

[بی نمره] - علاءالدین کیقباد ثانی بن غیاث‌الدین کیخسرو ثانی.
(حدود ۶۴۶ - حدود ۶۵۴)

این علاءالدین کیقباد را لین پول چون ابدی سلطنت بالانفراد
نکرده^(۱) ابدأ ذکرى از او نکرده ولى چون بالمشارکة با
اخوین عزالدین و رکن‌الدین مذکورین - اقلأً برحسب
ظاهر و فرمان، مغول گو که در حقیقت هیچوقت یکروز هم
سلطنت گویا نکرده است - مدتی که معلوم نیست چه دراست
سلطنت کرده او را ذکر کردیم .

(مدت سلطنت بالمشارکة او باخوین دیگر سابق الذکرش
عزالدین کیکاوس ثانی و رکن‌الدین قلج ارسلان رابع : از
حدود سنه ۶۴۶ - ۶۵۴ یا یکی دوسه سالی پیش و پس).

۱۰- غیاث‌الدین کیخسرو ثالث بن رکن‌الدین قلج ارسلان رابع.^(۲)
جلوس : سنه ۶۶۴ - قتل : ۶۸۱ یا ۶۸۲.

تا سنه ۶۷۶ یعنی تا سنه قتل معین‌الدین پروانه این پادشاه
صوری در تحت استبداد او سلطنت اسمی میکرد و پس از قتل
پروانه در تحت نفوذ مستقیم مغول.

۱۱- غیاث‌الدین مسعود ثانی بن عزالدین کیکاوس ثانی.
جلوس : ۶۸۱ یا ۶۸۲ - ۶۹۶ یا ۶۹۷.

۱۲- علاءالدین کیقباد ثالث بن فرامرز بن عزالدین کیکاوس ثانی.
جلوس : ۶۹۶ یا ۶۹۷ - عزل : ۷۰۰.

۱۱ bis - مجدداً غیاث‌الدین مسعود ثانی سابق‌الذکر در نمره ۱۱ .

از سنه ۷۰۰ - وفات : (ظ) حدود ۷۰۴ (بقول منجم‌باشی) یا ۷۰۸ (بقول ابوالفدا).

۱ - اصل : کرده (۱.۱).

۲ - وفات مولانای روم در عهد سلطنت این پادشاه است در ۶۷۲ م.ق.

این شخص آخرین پادشاه اسمی صوری سلاجقه روم است
و بفوت او سلاجقه روم بکلی و بکلی منقرض شد.

سلامی:

«حکای الحسین بن احمد السلامی فی کتابه المعروف بالنتف والطارف، الخ»
(التدوین للرافعی ۴۵۹)

سلجوقیه:

از روی گزیده تا بعدها از مظان دیگر درست تحقیق شود:

- ۱- طغرلک محمد ۴۲۹ - ۴۵۵
- ۲- داود جغری بیک ۴۵۱ (یا ۴۵۰)
- ۳- الب ارسلان محمد بن جغری بیک ۴۵۵ - ۴۶۵
- ۴- ملکشاه بن الب ارسلان ۴۶۵ - ۴۸۵ (۱۵ شوال، ثر)
- ۵- محمود بن ملکشاه ۴۸۵ - ۴۸۷ یا ۴۸۶
- ۶- برکیارق بن ملکشاه ۴۸۶ - ۴۹۸
- ۷- سلطان محمد بن ملکشاه ۴۸۹ - ۵۱۱ (وفات در ۱۱ ذی الحجة ۵۱۱: زبدة التواریخ)
- ۸- سنجر بن ملکشاه ۵۰۹ (نیابة) - ۵۱۱ (اسقلا) - ۵۵۲
- ۹- محمود بن محمد بن ملکشاه ۵۱۱ (۲۵ حج: ثر: ۱۸۵) - ۵۲۵ (شوال)
- ۱۰- طغرل بن محمد بن ملکشاه ۵۲۶^(۱) - ۵۲۹ (بقول مزبده وابن الاثیر)^(۴)
- ۱۱- مسعود بن محمد بن ملکشاه ۵۲۶ (ثر) - ۵۴۷

۱- جمادی الآخرة ۵۲۶ - عماد ۱۶۰

۲- ولی عماد: ۱۷۲ «و كانت مدة ولايته سنتين وشهراً أو شهرين» پس از روی حساب
خود دو قول عماد تعیین تاریخ جلوس و وفات او واضح است که صواب در تاریخ وفات او
۵۲۹ است نه ۵۲۸.

- ۱۲- ملک‌شاه بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه ۵۴۷-۵۴۷ (چهارماه)
 ۱۳- محمد بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه ۵۴۷-۵۵۴^(۱)
 ۱۴- سلیمان‌شاه بن محمد بن ملک‌شاه ۵۵۵-۵۵۵^(۲) (وفات او در ۵۵۶: عماد)
 ۱۵- ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک‌شاه ۵۵۵-۵۷۱ (۵۷۰ زبدة التواریخ)
 ۱۶- طغرل بن ارسلان مذکور ۵۷۱-۵۹۰

سلطان :

اطلاق سعدی این کلمه را بر سلغریان با وجود اینکه هیچکس ایشان را بدین لقب
 نخوانده .

- وصان بلاد المسامین صیانة بدولة سلطان البلاد ابی بکر
 (۱۸۹)
 چنین شد در ایام سلطان عادل اتابک ابوبکر بن سعد زنگی
 (۳۸۷)

این دو مورد فقط مواردی است که اطلاق این کلمه را بر اتابک ابوبکر در اشعار سعدی
 دیده‌ام و در باره سایر سلغریان هنوز نگشته‌ام و لزومی هم ندارد، چه از همین مورد
 واضح است که این اطلاق مجوز بوده و لو اینکه بسیار نادر بوده .

سلطان‌شاه :

برادر (ظظ) شاه شیخ ابواسحق (تاریخ مغول آقای اقبال ۴۱۱) و لب التواریخ^۴ ۴۹۹ م
 که ازو با میرسلطان تعبیر مینماید .

۱- وفات او در ۱۱ ع ۵۵۵ (عماد)

۲- هشت ماه - وفات او در ۱۲ ع ۵۵۶ - راحة الصدور ۲۷۹

یادداشت‌های قزوینی، ج ۴ - ۲۰

ابضاً در مواهب الہی^b ۸۸ و ۸۹^a و ۹۰^a که از سیاق عبارت با احتمال ضعیف شاید همین شخص مراد باشد .

در اختصار مواهب الہی در عین همین مورد در صفحات ۶۴۸ و غیره همه جا ازین سلطان‌شاه بسطان‌شاه جاندار تعبیر مینماید که معلوم نیست فی الواقع برادر شیخ ابواسحق بوده است یا بکلی کسی دیگر ، ولی از سوق عبارات در هر دو کتاب یعنی هم مواهب الہی و هم اختصار آن در این موارد مذکور و واضح است که او یعنی سلطان‌شاه مزبور از کارکنان شیخ ابواسحق بوده است .

سَلْغُر :

گویا ضبط این کلمه بفتح سین مهمله و سکون لام و ضم غین معجمه و در آخر راء مهمله است که نام قبیله بوده است از اترک . اما مضموم بودن غین در آن گویا اصلاً وابدأشکی نباشد، چه نام یکی از شاهزادگان سلغریان فارس سلغور شاه با واو بوده است (وصاف و غیره) و گویا نام بعضی شاهزادگان دیگر اترک غیر سلغریان نیز بوده است (رجوع بمظان ، اگر وقتی پیدا شد اینجا الحاق شود) .

اما فتح سین در دیوان لغات‌الترک کاشغری ج ۱ ص (اوایل) در ضمن تعداد قبایل اترک این کلمه را صریحاً و واضحاً سلغر بفتح سین و ضم غین حرکات گذارده است . در دائرةالمعارف اسلام نیز این کلمه را بهمان ضبط مذکور در فوق Salghur عنوان کرده است .

علاوه بر اینها آقای مینورسکی میگفتند که نمیدانم در چه نقطه از آذربایجان یا قفقاز هنوز طایفه از اترک را سلور مینامند که بدون شك مخفف و مرخم سلغر است بتلین حرف حلق وسطی و سپس حذف آن بتدریج که در بسیاری کلمات ترکی و مغولی معمول است .

سلغر شاه (سلغور شاه):

سه سلغر شاه در ازمنه متقاربه بوده اند:

یکی سلغر شاه سلغری پدر سلجوق شاه و پسر اتابك سعد بن زنگی (بسلطنت نرسید).
دیگر سلغر شاه بن (بقول گزیده) اتابك نصره الدین احمد از اتابکان لر بزرگ
(که در حدود ۶۹۰ قطعاً در حیاة بوده است بصریح و صاف و گزیده که از وفات ارغون
در موقع ذکر او صحبت میکنند.)

و دیگر امیر [مظفر الدین (فقط شیراز نامه ۷۴ و فارس نامه ناصری: ۴۸)] سلغر
شاه ترکمان که خواهرزاده شاه شیخ ابواسحق معروف بوده و در حوادث سنه ۷۲۵
ذکرش در شیراز نامه و فارس نامه و در حوادث حدود ۷۵۰ و چیزی در تاریخ آل مظفر
مندرج در گزیده نامش مکرر آمده است.

در اشعار کمال اسمعیل نیز کلمه «سلغر شاه» آمده که نمیدانم بطور لقب نوعی
یعنی اسم خانوادگی عموم سلغریان مثل «قاجار» مقصود است که بر سعد زنگی اطلاق
کرده یا مقصود همان سلغور شاه پدر سلجوق شاه سلغور است، باید بدقت ملاحظه شود.

سلغریان فارس:

(۱) - مظفر الدین (وصاف ۱۴۷) سنقور بن مودود السلغری از تراکمه قفچاق
(وصاف ۱۴۹):

جلوس: ۵۴۳ - وفات: ۵۵۸.

(۲) - اتابك تكله بن مودود (فقط در جهان آرا):

جلوس: ۲ - وفات: ۵۵۳.

(۳) - اتابك مظفر الدین (وصاف) زنگی بن مودود، برادر مذکور در فوق:

جلوس: [ظ ۵۵۸ یا ۵۵۶ (مجمل)] - ۵۷۱ (یا ۵۵۷: مجمل).

(۴) - اتابك مظفر الدين (وصاف) تكله^(۱) بن زنگی بن مودود، مدت سلطنت بیست سال^(۲) یا بیست و سه سال :

جلوس : [ظاظ ۵۷۱ (یا ۵۵۷ مجمل؟)] - ۵۹۱ (یا ۵۹۰ مجمل) .

(۵) - اتابك مظفر الدين (وصاف) طغرل بن سنقور بن مودود :

جلوس : ظ ۵۹۱ - ۵۹۹^(۳) .

(۶) - اتابك مظفر الدين (وصاف) سعد بن زنگی بن مودود :

جلوس : حدود ۵۹۳ یا ۵۹۴^(۴) - ۶۲۳ (بتصریح و صاف، رجوع بهامش لب -

التواریخ^h ۳۶) .

(۷) - مظفر الدين ابوبکر بن سعد بن زنگی، مدت سلطنت سی و شش سال

(وصاف ۱۷۹) :

جلوس : ۶۲۳ - ظ ۶۵۸ (یا ۶۵۹ و صاف و سایر مورخین) .

(۸) - مظفر الدين (لب التواریخ و سعدی ۲۲۴) سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی،

مدت سلطنت فقط ۱۸ روز (وصاف ۱۸۱) :

جلوس : ۶۵۹^(۵) (وصاف) - ۶۵۹^(۵) (یا ۶۵۸ - ۶۵۸^(۵) بقول سایر مورخین) .

(۹) - اتابك عضد الدين (جامع التواریخ) محمد بن سعد بن ابوبکر مذکور :

جلوس : ۶۵۹ - ۶۶۱

۱ - حکایتی در بوستان ص ۱۰۱ راجع بدو هست .

۲ - کذافی الوصاف و حبیب السیر و لب التواریخ و روضة الصفا. ولی در یکجای نظام -

التواریخ چاپی بسیار مغلوط بیست و هفت سال و در جای دیگر بیست سال (غ غظ) و در شیراز نامه بیست و سه سال .

۳ - مدت حکومت او نه سال (لب التواریخ) ، يك سال (بقول جامع و نظام التواریخ

و هذا الاظهر). ابتدا و انتهای این يك سال بهیچوجه معلوم نیست ولی بالضرورة در عهد

سلطنت تكله مابین سنوات ۵۷۱ - ۵۹۱ بوده است (رجوع بهامش جامع ورق ۲۲۹^a) . م. ق.

مرحوم قزوینی روی مدت جلوس سلطنت او که در متن نقل شد خط کشیده است

و مینویسد « قطعاً غلط صرف است » . (۱.۱) .

۴ - کما یتنبط من شیراز نامه ص ۵۲ و صریح فارسنامه ۱: ۳۲ .

۵ - اصل ۵۵۹ . (۱.۱) .

(چون طفل بود [۱۲ ساله - جامع التواریخ] مادرش ترکان همشیره علاء الدوله اتابک یزد بتدبیر امور سلطنت ایستاد . مدت سلطنت او دو سال و هفت ماه بود (وصاف ۱۸۲) .

(۱۰) - محمد شاه بن سلغور شاه بن سعد بن زنگی :

جلوس : ۶۶۱-۶۶۱

مدت سلطنت او چهار ماه بود (وصاف ۱۸۴) و پس از چهار ماه [ولای بقول نظام التواریخ و لب التواریخ و حبیب السیر هشت ماه و گمان میکنم این قول اخیر اظهر است] ترکان او را گرفته (در ۱۰ رمضان ۶۶۱) نزد هولاکو فرستاد در عاشر رمضان سنه احدی و ستین و ستمائة (نظام التواریخ و لب التواریخ و گزیده). پس جلوس او از اینقرار در حدود جمادی الاولی یا ربیع الثانی سنه ۶۶۱ بوده است و پس از اندک مدتی پس از شورش سلجوقشاه بفرمان هولاکو کشته شد در شهر سنه ۶۶۱ ظ ظ (چه قتل خود سلجوقشاه بدست لشکر مغول بتصریح و صاف در شهر ۶۶۱ بود، پس قتل این محمد شاه که قبل از فرستادن لشکر است بفارس بتوسط هولاکو بالضروره نیز در شهر همان سال ۶۶۱ بوده است یا اوایل ۶۶۲ (رجوع بسلاجوقشاه) .

(۱۱) - سلجوقشاه بن سلغور شاه :

جلوس : حدود رمضان ۶۶۱ - صفر ۶۶۲ .

برادر مذکور قبل . ترکان پس از بند و اخراج محمد شاه فرستاد او را از قلعه اصطخر که در آن محبوس بود بیرون آورده بسلطنت نشانید (لابد در شهر سنه ۶۶۱) و وی ترکان را در حباله نکاح آورد و مادر وی از نژاد آل سلجوق است (نظام التواریخ) و ظاهراً بهمین جهت موسوم بسلاجوقشاه شده .

سپس ترکان را بقتل رسانید و باسقاقان مغول را نیز بکشت و بر مغول شورش کرد. هولاکو بمجرد استماع این خبر محمد شاه مذکور را حکم بقتل داده و لشکری انبوه از مغول بفارس فرستاد تا با او جنگ کرده او را بقتل آوردند در آخر شهر سنهٔ احدى و ستين و ستمائة (وصاف ۱۸۹)، پس مدت سلطنت او نیز ۶۶۱-۶۶۱ است) یا علی الاصح رمضان ۶۶۱- او ایل ۶۶۲، زیرا بتصریح نظام التواریخ کما مر بند کردن سلف محمد شاه در عاشر رمضان ۶۶۱ بوده، و از طرف دیگر بتصریح و صاف ص ۱۸۹ مدت سلطنت این سلجوقشاه هفت ماه است، پس اگر این دو قول صحیح باشد لابد قتل او در صفر یاریع الاول ۶۶۲ بوده است نه او آخر ۶۶۱. یا آنکه جلوس او در نتیجه گرفتاری سلفش محمدشاه دوسه ماه زودتر از رمضان ۶۶۱ بوده است. یکی از این دو واقعیت دارد بالضرورة نه هر دو. بعد دیدم که بتصریح حبیب السیر واقعه قتل سلجوقشاه را در شهر سنهٔ ۶۶۲ میداند و بدون شك همین صحیح است لا غیر. و در گزیده قتل سلجوقشاه در صفر ۶۶۳ دارد و بدون هیچ شککی صفرش صحیح است ولی ۶۶۳ غلط فاحش است از نسخ بجای ۶۶۲ بطبق حبیب السیر و نیز بتصریح نظام التواریخ که جلوس خلف او ابش خاتون را در سنهٔ ۶۶۲ مینویسد، چه بتصریح صریح و صاف کما ذکرنا مدت سلطنت سلجوقشاه هفت ماه بوده است و بقول اب التواریخ پنج ماه. و بنا بر فرض صحت تاریخ ۶۶۳ در گزیده مدت سلطنت او یکسال و پنج شش ماه خواهد بود و این فقره را هیچیک از مورخین مطلقاً و اصلاً ننگته‌اند. باری در غلط فاحش واضح بودن ۶۶۳ در قتل

سلجوقشاه شبیه نیست . پس حاصل اینست که سلطنت هفت ماهه او رمضان ۶۶۱ - صفر ۶۶۲ بوده است .

(۱۴) - ابش خاتون بنت سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی :

جلوس : ۶۶۲ - ۶۸۵ .

پس از قتل سلجوقشاه در اوایل سنه ۶۶۲ علی الاصح (یا آخر سنه ۶۶۱) چون در دودمان اتابکان سلغری مردی که شایسته تخت و تاج فارس باشد نمانده بود بحکم هولاکو سکه و خطبه بنام ابش خاتون مذکور مزین شد و سلطنت صوری همچنان بنام او بود و وی در حباله منکو تیمور بن هولاکو در آمد تا در سنه ۶۸۵ که وفات نمود و دیگر سلطنت حتی صوری و اسمی از خانواده سلغریان بر افتاد . پس مدت سلطنت ابش خاتون ۶۶۲ - ۶۸۵ است : بیست و دو سال بتصریح و صاف (ص ۲۲۲) و بعضی مورخین وفات او را در ۶۸۶ نوشته اند و الامر فیه سهل . انتهى ظاهراً .

|| بکتاب ذیل احتمالاً برای «سلغریان» باید رجوع کرد :

- نفایس الفنون ،

- ممدوحین سعدی ،

- دستور الکاتب فی تعیین المراتب (چون مکانیب آن همه مصنوعی است - یعنی

همه از انشاء خود مؤلف است - لهذا این فقره از ارزش تاریخی آن فوق العاده میگذرد

بلکه هیچ میکند) ،

- بکتاب نجومی ،

- بمؤلفات عبیدزاکان حتماً (S.P . 824) ،

- بدیوان همام تبریزی (S.P. 1531) ،

- منهل الصافی حتماً .

- حتماً حتماً حتماً بتاریخ اولجایتو از عبدالله کاشانی (S.P . 1419) و از يك کاشانی دیگر نیز (شمس الدین کاشانی : S. P. 1443 ، بلوشه نمره 1509) باید نیز رجوع شود .

- و نیز احتیاطاً بفوات الوفيات ، گر چه هیچ امیدی از مصریان برای تاریخ نواحی ایران بخصوص فارس دور دست از مصر و مصریان نیست .

- رجوع حتماً نیز بمسالك الابصار (Ar. 2328 و Ar. 2325) اوراق ۳۹

و پیش و پس .

- رجوع نیز بالعبر ذهبی Ar. 1585 که تا سنه ۷۴ حوادث را دارد، در صورتیکه تاریخ کبیر او تا سنه ۷۰۰ فقط دارد .

- و نیز حتماً و حتماً و حتماً به مجموعه رشیدی باید رجوع شود (Ar . 2324) .

سَلَم :

نام یکی از قبرستانهای معروف شیراز که همانست که در مزارات شیراز ورق ۶۲^b بنام «مقبره سلم» عنوان کرده است (و اولین کسی را از مدفونین در آن مقبره که شرح احوالش را میدهد شیخ سلم بن عبدالله الصوفی الشیرازی است از اکابر قدماء و مقدم بر شیخ کبیر یعنی ابو عبدالله محمد بن خفیف متوفی در ۳۷۱ و بدون هیچ شک و شبهه این مقبره منسوب بدوست) و بدون هیچ شک و شبهه این مقبره سلم همانجاست که در قاموس گوید : « باب سلم محلة بشیراز » و بضبط سلم بفتح سین و سکون لام ضبط شده است و در منتهی الارب سلم بالفتح صریحاً ضبط شده است . سعدی گوید ص ۴۱۳ :

جان سخنش به پیش لب دیدم . روز عـ مرش بتنگک شب دیدم
بارها گفتمش بخفیه لطیف . که سلامت بریم یا بخفیف

گفت خاموش از این سخن زنهار
بیش از این زحمت و صداع مدار
ابلهم تهاهلاک جهان خواهم
راست خواهی نه این نه آن خواهم

(رجوع بوریقات «درب سلم» (۱)

سلیمان خان :

از احفاد یشموت بن هولاکو که امیر شیخ حسن چوپانی (= شیخ حسن کوچک) او را در حدود سنه ۷۴۰ به سلطنت ظاهری صوری برداشته و ساتی بیک بنت اولجایتو را که قبل او به سلطنت ظاهری برقرار نموده بود طوعاً او کره‌ها بقصد او در آورد و او را یعنی سلیمان خان را سلطان ظاهری ایران و مخصوصاً آذربایجان و مضافات قلمداد کرد. سلیمان مزبور همانطور پادشاه ظاهری دست نشانده شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان بود تا در حدود ۷۴۴ پس از کشته شدن شیخ حسن مذکور وی در مقابل سطوت و اقتدار اشرف بن تیمورتاش بن چوپان (برادر شیخ حسن کوچک) تاب مقاومت نیاورده از سلطنت ظاهری کناره گرفته بدیار بکر رفت و کان آخر العهد به و دیگر در هیچ جا ذکری از او نیافتم از این تاریخ حدود ۷۴۴ به بعد (رجوع بحیب السیر ج ۱ ص ۳ و ۱۳۰-۱۳۳، و تاریخ آقای اقبال ص ۳۵۹-۳۶۲، و روضة الصفا ج ۵ ص ۱۸۲ و ۱۸۳ و شاید یکی دو ص دیگر نیز و مختصر تاریخ الخلفاء منسوب بابن انجب ص ۱۳۶).

نسب نامه این سلیمان خان را تا یشموت تا کنون در هیچ جا نیافته‌ام شاید در معز الانساب یا در ذیل نام معلوم جامع التواریخ از مؤلفی نام معلوم یا در تاریخ شبانکاره (۲) نسب نامه صحیح او بدست بیاید وقتی.

سبط العلی للحضرة العلیا :

در کتابخانه وینه و برلین و لنین گراد و قاهره و کمبریج و اکسفرد (ظ) و ایندیا فیس

۱- نگاه کنید بصفحات ۸۴ و ۸۵ از همین جلد یادداشتهای فروینی. (۱.۱)

و مجلس و کتابخانه مرحوم براون و مشهد و لیدن بهیچوجه ندارد. پس معلوم میشود
نسخش در نهایت نهایت ندرت است.
فقط نسخی که فعلاً من از آن سراغ دارم یکی نسخهٔ ب م است که فقط يك
نسخه از آن دارند و دیگری نسخهٔ پاریس آنهم فقط يك نسخه و يك نسخه فقط در
استنبول در کتابخانهٔ ایاصوفیا (فهرست آن نمره 387) و علی‌المجاله هیچ جای دیگر
از آن نیافتم. (۱)

سنجاسی (؟) :

یا سنجانی یا سنجاسی؟ - شیخ رکن الدینی سنجانی ملقب بشاه سنجان که جامی
صریحاً گوید (نفحات ۳۷۴): «از ده سنجان خواف است» (نفحات ۲۹۲ و ۳۷۴،
شیراز نامه ۱۴۱).

سنجان:

مقصود این کلمه است نه شخص منسوب بدان: امیر نصرالله سنجانی از احفاد
رکن‌الدین محمود شاه سنجان (حبیب‌السیر ۲: جلد ۳ ص ۷۸).

سواء اكان كذا ام كذا:

اگر بعد از سواء ام باشد حتماً باید معادل آن همزه نیز باشد که آنرا همزه
تسویه گویند مثل سواء علیهم اندرتهم ام لم تنذرهم وحذف همزه شاذ است مثل قراءت
ابن محیص سواء علیهم اندرتهم و سواء علینا جزعنا ام صبرنا [ولا ابالی اقام ام قعد که
دخلی بسواء ندارد ولی بعینه با او در یک حکم است].

و اگر بعد از سواء او بیآوری همزه تسویه بعد از سواء لازم نیست یعنی ادخالش

۱- این کتاب پس از مرگ علامه قزوینی بتصحیح و اهتمام استاد دانشمند آقای عباس اقبال
انتشار یافت و آنطور که روی جلد آن نوشته شده است تحت نظر علامه مرحوم فراهم
شده است. (۱.۱).

غیر جایز است و باید گفت سواء علی قیمت [نه اقامت] اوقعدت، فافهم واغتمم که پس از یکی دو روز تفحص دائم باین نتیجه رسیدم (شرح رضی ص ۳۱۲ - ۳۱۳ و مغنی ۱۲ و ۱۴ - ۱۵ و ۱۱۵).

سوزومیز:

«پیر بداق بهادرخان بر ایغدن ابوالنصر یوسف بهادر سوزومیز» [طغرای مناشیر و احکام پیر بداق بن قرا یوسف تر کمان که در حیات پدر، پدرش او را بتخت نشانید و خود را در جرگه ملازمان او قرارداد] (حبیب السیر جزو ۳ ج ۳ ص ۱۰۵).

سوزیندن (؟):

«بر ایغها را [نوروز بن امیر ارغون] بنام اورنکته مور باصقاع و جوانب میفرستاد و نوروز سوزیندن (ظاهراً سوزیندن؟) بر آن رقم میزد» (وصاف ۳۱۵).

سونج:

(اسم امیری، لابد از اترک)

و سجع بستن این کلمه را با منج که واضح است سونج بضم سین و سکون نون و سکون جیم تلفظ میشده است (تاریخ عماد کاتب ۲۹۴).

سهروردی^(۱):

|| صاحب عوارف المعارف (حبیب السیر جزو ۳ از ج ۲ ص ۷۸).

|| شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب عوارف المعارف و متوفی در غره محرم

سنه ۶۳۲. ذکری از او در وصاف ص ۱۵۹.

۱ - نگاه کنید بعنوان «شهاب الدین سهروردی» در همین جلد از یادداشت های قزوینی. (۱.۱).

نواده چهارم او داماد رشیدالدین [فضل الله] معروف بوده است و شرح حال مختصری از او در دررالکامنه ۲: ۳۳۵ مسطور است و نام و نسب او از اینقرار است: جمال الدین عبدالرحمن بن عبدالحمود بن عبدالرحمن ابی جعفر محمد بن الشیخ شهاب الدین عمر بن محمد السهروردی و قتل فی سنة ۷۳۷.

سهمی (حزبة بن یوسف بن ابراهیم)^(۱):

مؤلف تاریخ جرجان^(۲) که بتصریح آقای مینورسکی در عنوان «مازندران» از دائرةالمعارف اسلام (در ضمن ذکر ماخذ) کتاب مذکور در کتابخانه اکسفورد موجود است در سنة ۴۲۶ (بقول ابن الاثیر در آخر حوادث سنة مذکوره ج ۹: ۱۸۵) یا در سنة ۴۲۷ یا ۴۲۸ (ذهبی در طبقات الحفاظ ۳: ۲۷۳) وفات نموده است، و شرح احوال او در مواضع ذیل مسطور است:

- انساب سه معانی در عنوان «سهمی» (ورق^{a-b} ۳۱۹) و عنوان «جرجانی» (ورق^a ۱۲۶) که در ابتدا نام جد او را سهواً «ثابت» نوشته و بعدها ابراهیم علی ما هو الصواب، و تاریخ وفات او را جایش را سفید گذارده و شرح حال خود او را و خانواده او را آنجا نسبتاً مشروح دارد.

- معجم البلدان یا قوت در عنوان «جرجان» ج ۲ ص ۵۳ - ۵۴.

- ذهبی در طبقات الحفاظ ج ۳ ص ۲۷۲-۲۷۳.

- ابن الاثیر در آخر حوادث ۴۲۶ که فقط دو سه کلمه بیشتر چیزی درباره او

نمی گوید.

- حاجی خلیفه در تحت عنوان «تاریخ جرجان» و «تاریخ استرآباد» که از روی

این تعدد ذکر حاجی خلیفه آقای مینورسکی باغلب احتمال نقلاً از بروکلن

۱- نگاه کنید به ذیل عنوان «تاریخ جرجان» ص ۱۴ از جلد دوم. (۱.۱).

۲- تاریخ جرجان از روی نسخه منحصر اکسفورد در سال ۱۹۵۰ در حیدرآباد

دکن چاپ شده است. (۱.۱).

این دو اسم را دو کتاب مختلف فرض کرده هر دو از تألیفات سهمی مذکور ؛
 - در لسان المیزان ابن حجر و میزان الاعتدال ذهبی و جواهر المصنیه و طبقات -
 الشافعیة سبکی اصلاً نام او را نیافتیم .
 || صاحب کتاب آداب الدین (التدوین استطراداً ج ۲ ص ۱۸۱) .

«سیرة الامام علی بن ابی طالب

کرم الله وجهه الی الهضام بن الحجاف و قطعه الحصون السبعة حتی وصل الیه
 و نصره الله علیه « (فهرست مصطفی البابی الحلبی لسنة ۱۳۴۸ ص ۹۸) ، و اظن ان مؤلف
 هذا الكتاب هو ابو الحسن البکری المذكور فی لسان المیزان ۱: ۲۰۲، فاینظر اصل الكتاب
 ان شاء الله .

حرف ((ش))

ش

شاه اسمعیل :

تولد در صبح سه شنبه ۲۵ رجب سنه ۸۹۲ (جهان آرا ۴۷۷ و لب التواریخ^b ۷۲).
خروج در اوایل سنه ۹۰۶ در سن سیزده سالگی بتصریح جهان آرا ص ۴۷۷
(لب التواریخ^a ۷۳).

شاه رخ :

نزدی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ چکنم بازی ایام مرا غافل کرد
(حافظ ۸۷ ، خلاصه ۵۳)

شاهنشاه :

(مطلق بدون اینکه علاوه بر اسمی دیگر قبل از او باشد) گویا لقب نوعی ملوک
آل بویه بوده است : «کان اشاهنشاه عشرة من الوزراء وکان فی جملةهم الصاحب
اسمعیل بن عباد» (التبر المسبوك ۹۱). در تمام این حکایت دائماً از این پادشاه که لابد
یا مؤید الدوله بوده است یا فخر الدوله (بعد از او) چه صاحب وزیر هر دو بوده است
به «شاهنشاه» مطلق بدون هیچ قیدی و سابقه و لاحقته تعبیر میکند.

شد الازار فی حظ الاوزار عن زوار الهزار^(۱) :

27.1.39 - در مزارات شیراز و شرح حال جمعی کثیر از عرفا و علما و فقها

۱- این کتاب باهتمام مرحوم علامه محمد قزوینی و آقای عباس اقبال استاد دانشگاه
از طرف وزارت فرهنگ در سال ۱۳۲۷ شمسی انتشار یافت . (۱.۱)

و محدثین و سایر مشاهیر از هر طبقه که در شیراز مدفون اند تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید بن محمود بن محمد بن اسعد بن المظفر بن سعدالدین محمد بن المظفر بن روزبهان بن طاهر الشیرازی العمری العدوی که در حدود هفتصد و نود و یک هجری آنرا تألیف نموده است (برای نسب نامهٔ خاندان مؤلف رجوع شود باوراق بزرگ علیجده در دفتری مجلد راجع بانساب بعضی از ملوک و خاندانهای معروف دیگر).

جای در نفحات که مابین ۸۸۱-۸۸۳ تألیف شده است یعنی فقط قریب ۹۰ سال بعد از تألیف شدالازار صریحاً باسم و رسم مؤلف از این کتاب نقل کرده است ولی نه بعنوان شدالازار بل بعنوان «شرح مزارات شیراز» که مقصودش نام مخصوص کتاب لابد نبوده است بلکه موضوع کتاب بوده است، و نصح: «در کتابی که شیخ عالم مفسر شیخ معین الدین جنید شیرازی در شرح مزارات شیراز تصنیف کرده است نوشته که... الخ» (نفحات چاپ کلکته ص ۵۷۹ در شرح احوال زین الدین ابوبکر تایبادی).

همچنین صاحب فارسنامهٔ ناصری و طرائق الحقائق هر دو بسیار مکرر از این کتاب نقل کرده اند، اما صاحب طرائق الحقائق که باسم و رسم از متن عربی آن که آنرا «حط الاوزار فی زوار» مینامد نقل میکند و تصریح کرده که «باغت عربی» است ولی فارسنامه را یقین ندارم که آنچه دائماً بعنوان «مزارات شیراز» نام میبرد و از آن نقل میکند آیا مرادش متن عربی یا ترجمهٔ فارسی آن بوده است ولی از اینکه در ۲: ۱۵۵ گوید: «زمان صاحب کتاب مزارات [شیراز] در حدود سال هشتصد هجری است» گویا ظن قریب یقین حاصل میشود که مرادش متن عربی کتاب است که در حدود هشتصد بوده، و پسرش لابد مقداری بعد از این حدود بوده است.

از متن عربی این کتاب يك نسخه در لندن در ب م موجود است که راقم این سطور محمد بن عبدالوهاب قزوینی در چند سال قبل سه دوره عکس آنرا برای کتابخانهٔ وزارت معارف (کتابخانهٔ ملی حالیه) برداشت.

يك نسخه نیز در کتابخانهٔ مجلس موجود است که چون سنهٔ کتابتش را بدست

نمیدهد گویا بی تاریخ باید باشد .

يك نسخه هم از قرار تقریر شفاهی آقای بهمن کریمی طابع شیراز نامه و نظام التواریخ در شیراز نزد آقای شعاع الملك شیرازی (با يك نسخه از ترجمه فارسی آن که گویا هر دو را میخواستند صد تومان بفروشد در جواب تقاضای آقای کریمی مذکور فروش آنها را باو و او بواسطه گرانی صرف نظر از اکتیاع کرده) موجود است .

اما از نسخه فارسی آن که بتصریح ریوج ۱ ص ۳۴۶ ترجمه همان متن عربی سابق الذکر است بتوسط «عیسی بن جنید عدوی» پسر خود مؤلف اصل که بعضی زیادات نیز از خود بر آن افزوده است و نام آنرا باین اسم غریب «ملتسم الاحباء خالص من الریاء» موسوم نموده يك نسخه درموزه بریتانیه موجود است (ریوج ۱ : ۳۴۶ - ۳۴۷) .

يك نسخه هم از قرار مذکور یعنی از قرار تقریر شفاهی آقای بهمن کریمی که ما هر در نزد آقای شعاع الملك شیرازی در شیراز موجود است و گویا بل بنحو قطع و یقین از روی همین ترجمه فارسی نسخه آقای شعاع الملك بوده است که در آخر دیوان منسوب بباباکوهی [که قطعاً از او نیست] در ص ۱۵۱ طابع آن شرح حال باباکوهی را نقل کرده است، زیرا که یکی از دو نسخه که اساس طبع دیوان مذکور منسوب بباباکوهی بوده است نسخه بوده که متعلق بهمان شعاع الملك شیرازی بوده که وقف بر بقعه باباکوهی نموده بوده و دیباچه نسخه مطبوعه هم تألیف همان شعاع الملك است .
عجالةً بغیر این دو نسخه از ترجمه فارسی آن من جائی سراغ ندارم .

حاصل این شد که از متن عربی اش سه نسخه و از ترجمه فارسی آن فعلاً دو نسخه موجود است والحمد لله علی توفیق تحریر هذه الوریقات .

شرح رضی :

(بکلی موقتی)

«وذلك لکراهتم فی الاضافة اللفظية الكثير الاستعمال اجتماع مثنیین» (شرح رضی

در باب مثنی، در باب اضافه یا در باب صفت مشبیه یا اسم فاعل و اسم مفعول رجوع شود. مستعجلاً گشتم نیافتم. ان شاء الله بدقت رجوع شود که مقصودش ازین عبارت چیست و چطور اجتماع مثنیین را جایز شمرده اند. آیا مقصود مثل الضار بالرجا این است؟

شرح نهج البلاغه خوئی:

رجوع بمنهاج البراءه و بدفتر مخارج ۸۵ مقابل غره آوریل ۱۹۳۸.

شعبده:

از کلمه سریانی شَعْبِدْ یا شَعُوذْ میآید که تحت اللفظی بمعنی اِسْتَعْبَدَ یا اِسْتَخْدَم است (شَفَعِل : ش + عبذ) که در عربی بصورت شعبده و شعوده و در فارسی بصورت شعبده معمول است (آقای کروس) و مقصود از استخدام در اینجا استخدام ارواح یا شیاطین یا قوای طبیعت و نحو ذلك است.

شکر:

«در تحقیق این بیت شکر که استاد عطار بود قدس سره:

ره محو شد از پاوسر رهرو نماند و راهبر در فقر فانی شکر در بحر معنی جاودان

شیخ [صفی الدین اردبیلی] قدس سره فرمود: «... (صفوة الصفا ۱۷۸)

هرگز نام چنین عارفی با چنین شاعری نشنیده بودم. گنج شکر لقی شنیده بودم که لقب شیخ فریدالدین مشهور بگنج شکر (فرشته) یا شکر گنج (ریاض العارفین) میباشد، لکن این شکر مقصود در اینجا غیر اوست حتماً چه شکر گنج از تلامذه عطار بوده است نه از اساتذّه او (فرشته) و وفات شکر در سنه ۷۶۰ بوده است (فرشته) در صورتیکه وفات عطار در حدود ۶۲۷ علی خلاف فیه. پس واضح است که این شکر در اینجا بکلی

کسی دیگر است که تا کنون هیچ جا چنین اسمی یا لقبی نشنیده بودم .

شعر :

آنها که داده اند هم اینجاش داده اند وانرا که نیست وعده بفرداش داده اند

این بیت معروف از کیست ؟ در و صاف ۱۸۱ با اندک اختلافی با ما فوق این بیت را

ذکر کرده است بعنوان تمثیل . در امثال آقای دهخدا ۱ : ۵۵ این بیت را از جامع التمثیل

نقل میکند بدون تسمیه قائل ، معلوم میشود قائلش معلوم نیست .

عبیدزاکان هم در لطایف (گویا در رساله مختار و منسوخ) باین بیت تمثیل

جسته است .

شمس الدین صفی [شیخ-] :

نفحات ص ۵۵۴ .

شمع :

مکرر حافظ (ولابد شعراء دیگر نیز) او را بخنده وصف کرده اند ، ولی

درست نفهیدم که مرادشان از خنده شمع چه بوده است و چه حالی و وصفی از احوال

و اوضاع شمع را بگریه تشبیه کرده اند (و گویا او را بگریه نیز وصف کرده اند و گریه

اولبته واضح است مقصود از آن چیست ، یعنی مقصود قطرات شمع مذاب است که گاه گاه

از اطراف بر بدن شمع روان میشود) .

بعضی شواهد خنده شمع :

آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت چهره خندان شمع آفت پروانه شد

(حافظ ۱۲۳)

تو شمع انجمنی یکزبان و یکدل شو خیاب کوشش پروانه بین و خندان باش
(۲۰۶)

بر خود چو شمع خنیده ز فان گریه می‌کنم تا با تو سنگدل چکند سوز و ساز من
(۲۹۵)

شوشه زر:

نگاه کنید به ص ۵۰ س ۲۰ همین جلد از یادداشت‌های قزوینی (۱.۱).

شهاب‌الدین سهروردی [شیخ -] (۱):

یعنی صاحب عوارف المعارف . نبذی ممتع راجع بدختر او که بعد از فتح بغداد بدست اترک (= ظ مغول) اسیر شده بشیراز او را آوردند و فقیه صائِن الدین او را از دست ایشان نجات داد (شدالازار ۸۳) .

شیبانی خان:

(= محمد خان شیبانی ، و شیبک (۲))

یعنی محمد خان شیبانی اولین (ظ) سلاطین از بک ماوراءالنهر و خراسان بجای تیموریان . خروج این محمد خان و ابتدای ظهور او گویا در حدود سنه ۹۰۵ یا ۹۰۶ بوده است و در سنه ۹۱۶ در حدود مرو شاهجان بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد . رجوع بحیب السیرج ۲ : ج ۳ ص ۲۵۲ و پیش و پس و ص ۳۰۱ و پیش و پس که مفصلاً و مبسوطاً سوانح احوال این پادشاه را که خود معاصر وی و در غالب فتوحات وی برانقاض مملکت تیموریان خود آن مؤلف در جزو مغلوبین حاضر و ناظر بوده است .

۱ - نگاه کنید بعنوان «سهروردی» در ص ۱۶۳ همین جلد یادداشت‌های قزوینی (۱.۱).

۲ - تحفة سامی اینطور او را می نامد ، گویا لقبی تحقیر گونه بوده است برای او

که ایرانیان باو میداده‌اند و كذلك احسن التواریک هم غالباً از او بهمین لقب تحقیری تعبیر مینماید (رجوع بوريقة فضل الله بن روزبهان) .

- رجوع نیز بملاحظات عدیده ما بر این وقایع در هوامش آن کتاب.
- رجوع نیز بتاریخ راقم در حوادث همین سنه ۹۰۶ و نیز بعدها بسیار مکرر و متعدد.
- رجوع نیز لابد باحسن التواریخ حسن بیک روملو که وی نیز یامعاصر یا بکلی قریب العصر با این وقایع بوده است.
- فضل الله بن روزبهان خنجی از ملازمین ابن پادشاه و محرر کین دائمی او بر عداوت و خصومت با صفویه بوده است و تاریخی در خصوص غزوات همین پادشاه موسوم به مهمان نامه بخارا^۱ تألیف نموده است در سنه ۹۱۵ که نسخه آن گویا منحصر بفرد است و در استانبول موجود است (رجوع به Tauer)^(۱).

۱- نگاه کنید به ص ۱۶ از جلد اول یادداشت‌های قزوینی ذیل عنوان «ابطال الباطل». (۱.۱).